

اقتصاد سیاسی رشد: نقدی بر نوشته‌های جدید در این زمینه

نویسندگان: آلبرتو آلسینا

● روبرتو پروتی

مترجم: رسول عادلزاده*

چکیده

در این مقاله، متون جدید در زمینه اقتصاد سیاسی رشد را با تمرکز بر پژوهشی که از برخورد نوشته‌های مربوط به رشد درون‌زا و اقتصاد سیاسی جدید توسعه یافته است، مرور می‌کنیم. هم‌چنین میزان ارتباط میان چهار متغیر کلیدی، یعنی رشد اقتصادی و انباشت سرمایه، بی‌ثباتی سیاسی، آزادی سیاسی و نهادهای دموکراتیک، و نابرابری درآمد را مورد کاوش قرار می‌دهیم.

نظریه رشد و اقتصاد سیاسی، دو زمینه از فعال‌ترین زمینه‌های علم اقتصاد در سال‌های اخیر بوده است. پرسش‌ها درباره سیاست‌گذاری و تجربی، هر دو خط پژوهشی را تحریک کرده است. متون مربوط به رشد، با نظریه‌های رشد درون‌زای جدید خود، عوامل اقتصادی، مانند آموزش، درجه بازبودن^۱، زیرساخت‌ها و مخارج دولت را تحلیل می‌کنند تا معلوم دارند کدام یک برای رشد مهم‌ترین

● Alberto Alesina and Roberto Prtti(1994). The Political Economy of Growth: A Critical Survey of the Recent Literature. *The World Bank Economic Review*. Vol. 8, No. 3. pp. 351-371.

* کارشناس ارشد علوم اقتصادی

1. Openness

یا کم اهمیت‌ترین عامل هستند. بر اساس متون مربوط به اقتصاد سیاسی، علم اقتصاد به تنهایی نمی‌تواند پراکندگی زیاد میان کشورها در رشد و به طور عمومی‌تر، در دستاوردهای اقتصادی و انتخاب‌های سیاست‌گذاری را به طور کامل توضیح دهد. الگوهای اقتصاد سیاسی با این ادعا شروع می‌شوند که انتخاب‌های سیاست‌گذاری اقتصادی، توسط برنامه‌ریزان اجتماعی که فقط در مقاله‌های علمی سیر می‌کنند، انجام نمی‌گیرد. بلکه سیاست‌گذاری اقتصادی، نتیجه کشمکش سیاسی در درون یک ساختار نهادی است. پژوهشگری که به طور تجربی حرکت می‌کند و مشاور سیاست‌گذاری باید به خوبی از چگونگی تأثیر مسائل سیاسی بر سیاست‌گذاری آگاه باشند.

در این مقاله، به مرور نوشته‌های جدیدی می‌پردازیم که در تقاطع این دو حوزه بسیار فعال پژوهش‌ها رویداده‌اند. به ویژه، ابهامات حل نشده و آموخته‌های خویش را در حوزه عوامل سیاسی و اجتماعی تعیین‌کننده رشد، تحلیل می‌نماییم. هم‌چنین بر ارتباط‌های میان چهار متغیر کلیدی، یعنی رشد اقتصادی و انباشت سرمایه، بی‌ثباتی سیاسی، آزادی سیاسی و نهادهای دموکراتیک، و نابرابری درآمد، تمرکز می‌یابیم.^۱

دانشمندان علوم سیاسی و اقتصاددانان، طی چندین دهه، به مطالعه این میانکنش‌ها^۲ پرداخته‌اند (نگاه کنید به: هانتینگتون، ۱۹۶۸ و هیبز، ۱۹۷۳). قصد نداریم مرور گسترده این نوشته‌ها را پیشنهاد کنیم. برای بررسی گسترده‌تر به روبینسون و آدلمن (۱۹۸۸) درباره توزیع درآمد و رشد، و روبینی (۱۹۹۰) درباره دموکراسی یا مردم‌سالاری و رشد نگاه کنید. بر تلاش‌های پژوهشی جدیدتری که در این حوزه انجام شده، متمرکز می‌شویم. برخی مقاله‌های جدید، اتصالات متفاوتی را در میان مجموعه متغیرهای ذکر شده مورد کاوش قرار داده‌اند: توزیع درآمد و رشد؛ بی‌ثباتی سیاسی و رشد؛ حقوق سیاسی، دموکراسی، و رشد؛ و پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، و بی‌ثباتی سیاسی. در این مقاله، با داشتن دیدگاه منسجم‌تری درباره میانکنش‌های بین این متغیرها، می‌کوشیم تا روشن نماییم که چگونه قسمت‌های مختلف این نوآوری‌های علمی در متون، با یکدیگر هماهنگ می‌شوند.

۱. برای بحثی وسیع‌تر، فنی‌تر و از نظر سیاست‌گذاری کمتر جهت یافته‌تر، درباره موضوع‌های مشابه، نگاه کنید به: آلسینا و پروتی (۱۹۹۴-ب).

در بخش ۱، به بررسی این موضوع می‌پردازیم که آیا نهادهای دموکراتیک، و به صورت عمومی‌تر، حقوق سیاسی رشد اقتصادی را ارتقا می‌دهند یا به تأخیر می‌اندازند. در بخش ۲، ارتباط بین بی‌ثباتی سیاسی و رشد را بررسی می‌کنیم. چگونگی تعیین، و اندازه‌گیری بی‌ثباتی سیاسی و چگونگی توجیه این که هیچ کدام از دو متغیر برای دیگری برون‌زا نیست، دو موضوع کلیدی است. در بخش ۳، دیدگاه‌های اساسی مقاله‌های متعدد جدیدی را مرور می‌نماییم که نابرابری درآمد را برای رشد، زیانبار می‌دانند، و همچنین نظریه‌هایی که نابرابری درآمد و رشد را مرتبط می‌کنند. در بخش ۴، شواهد تجربی تأثیرات نابرابری بر رشد را بررسی می‌کنیم، به ویژه این که خواه ناخواه، شواهد می‌توانند بین نظریه‌های رقیب تمایز قایل شوند.

۱. دموکراسی و رشد

آیا رژیم‌های دموکراسی نسبت به رژیم‌های دیکتاتوری سریع‌تر رشد می‌کنند؟ آیا منافع غیراقتصادی نهادهای دموکراتیک و آزادی‌های مدنی، به قیمت رشد پایین به دست می‌آید؟ یا آزادی مدنی و نهادهای دموکراتیک، راه توسعه اقتصادی را هموار می‌سازند؟

پاسخگویی به این پرسش‌ها، مستلزم تمایز بین دو تعریف مرتبط از دموکراسی است. نخستین تعریف، رژیم دموکراسی را به عنوان ملتی با انتخابات رقابتی (چند حزبی)، آزاد، و قانونمند مشخص می‌نماید. دومین تعریف، بر میزان دسترسی مردم به آزادی‌های اقتصادی و مدنی تمرکز دارد. این دو تعریف، معادل یکدیگر نیستند. در واقع، تعدادی از رژیم‌های دیکتاتوری که به صورت مشخص بر اساس نخستین معیار، غیر دموکراتیک هستند، میزان نسبتاً خوبی از حقوق فردی، و به ویژه اقتصادی را به شهروندان خود اعطا می‌نمایند. چهار اژدها در آسیای جنوب شرقی (هنگ کنگ، جمهوری کره، سنگاپور، تایوان چین) مثال‌های خوبی هستند.

به نخستین تعریف دموکراسی توجه کنید، چرا باید رقابت چند حزبی و آزاد تأثیر منفی بر رشد داشته باشد؟ شاید، با آزادی سیاسی، گروه‌های فشار مختلف در خواستهایی را در صحنه سیاسی مطرح می‌کنند. تقاضاهای آنها برای اجرای سیاست‌های بازتوزیعی ممکن است موجب بالاتکلیفی قانون‌گذار گردد. یا با افزایش اندازه دولت، به ویژه اندازه برنامه‌های توزیعی نسبت به مخارج تولیدی

به تقاضاهای آنان پاسخ داده شود. از این گذشته، نهادهای دموکراتیک ممکن است در پاسخ به تکانه‌های خارجی به آهستگی عمل کنند. در نهایت، ممکن است سیاستمداران متصدی امور در تلاش برای انتخاب مجدد، سیاست‌های کوتاه‌نظرانه و غیر بهینه‌ای^۱ را در پیش گیرند.^۲

البته در هر یک از این موارد، نظرهای مخالفی نیز وجود دارد. حتی دیکتاتورها نیز نیاز دارند که هیئت‌های مؤسسان مختلف را برای جلوگیری از سقوط خود خشنود سازند (ایمز، ۱۹۸۷). کشمکش‌های بازتوزیعی بین گروه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی می‌تواند به شکل‌های متفاوتی، حتی بدون نهادهای دموکراتیک، رخ دهد. در واقع، جایی که روش‌های انتخاباتی برای تغییر رهبران وجود ندارد، اغلب تغییر سیاسی، مستلزم خشونت و قطع فعالیت‌های بازار است. بنابراین، به نظر می‌رسد، با برابر بودن سایر موارد دیگر، بین دموکراسی و رشد همبستگی روشنی وجود نداشته باشد.

در این مورد، متون تجربی جدید، آشکارا در یافتن نتایج غیر قطعی هم رأی می‌باشند. با کنترل عوامل اقتصادی تعیین‌کننده رشد، دموکراسی اثری، چه مثبت و چه منفی، بر رشد ندارد. این نتیجه در مقاله‌های متعددی که به رگرسیون‌های بین کشورها^۳ توجه کرده‌اند، ظاهر می‌شود. هلی ول (۱۹۹۲) جدیدترین مطالعه تفصیلی که از این تعریف دموکراسی استفاده کرده، نتایج غیرقطعی را گزارش نموده است. آلسینا و دیگران (۱۹۹۲) و آلیسنا و رودریک (۱۹۹۴) یافته‌های مشابهی را گزارش نموده‌اند.

توضیحی برای این نتایج غیرقطعی این است که گروه (بزرگ) رژیم‌های دیکتاتوری در مجموع همگن نیست: از دیدگاه رشد، شمار زیادی از رژیم‌های دیکتاتوری (به ویژه در جنوب شرقی آسیا) به خوبی عمل کرده‌اند؛ شماری دیگر (به ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین) به خوبی گروه اول عمل

1. Suboptimal

۲. درباره گروه‌های فشار و تحمیل‌گری، نگاه کنید به: کروگر (۱۹۷۴)، بهاگواتی (۱۹۸۲)، و مولر (۱۹۷۹). درباره بلاتکلیفی مالی، نگاه کنید به: آلسینا و درازن (۱۹۹۱) و اسپولار (۱۹۹۳). برای بررسی الگوهای دور تجاری سیاسی، نگاه کنید به: آلسینا (۱۹۹۴). برای بررسی الگوهای کسری بودجه (در بین موارد دیگر)، که بر بلاتکلیفی مالی تأکید می‌کند، نگاه کنید به: آلسینا و پروتی (۱۹۹۴-الف).

3. Cross - Country Regressions

نکرده‌اند. در مقابل، گروه رژیم‌های دموکراسی همگن‌تر است: عملکرد رژیم‌های دموکراسی بسیار بهتر از بدترین رژیم‌های دیکتاتوری، اما نه به خوبی بعضی از موفق‌ترین آنها، بوده است.

گروه رژیم‌های دیکتاتوری را می‌توان با جداسازی موارد حقیقتاً دزدسالار^۱ از خیراندیش‌ترها^۲ تفکیک کرد. رژیم‌های دیکتاتوری حقیقتاً دزدسالار، شامل حاکمانی می‌شود که حداکثرسازی ثروت شخصی خود و رفاه طایفه و پشتیبان محدود خویش را هدف قرار داده و مجبورند گستره وسیعی از رفاه اجتماعی را نادیده بگیرند. دیکتاتورهای خیراندیش‌تر، شامل دیکتاتورهای می‌شود که سیاست‌های مطلوبی را برای توسعه اقتصادی - اجتماعی کشورهایشان اتخاذ می‌نمایند. البته مشکل این است که دور بسته‌ای پدید می‌آید: رشد اقتصادی در دیکتاتورهای می‌شود که رشد را افزایش می‌دهند بالاست و در دیکتاتورهای می‌شود که با سیاست‌های غیر بهینه عمل می‌کنند، پایین است.

الگوی^۳ وجود همبستگی بین دموکراسی، درآمد، و آموزش، مشکلی اضافی در زمینه دشواری تعیین علت و معلول به وجود می‌آورد (نگاه کنید به: هلی ول، ۱۹۹۲). جدول ۱، میانگین‌های نمونه برای متغیرهایی که دموکراسی، نرخ رشد محصول ناخالص داخلی (GDP)، و آموزش برای گروه‌های منتخب کشورها را اندازه‌گیری می‌کنند، گزارش می‌نماید. از جدول کاملاً آشکار است که دموکراسی، محصول ناخالص داخلی سرانه و آموزش همبستگی بالایی دارند: کشورهای ثروتمند دموکراتیک بوده و از سطوح بالای آموزش برخوردارند.

دومین تعریف دموکراسی فقط بر انتخابات متمرکز نمی‌شود، بلکه به صورت عمومی‌تر بر حقوق اقتصادی و مدنی تمرکز می‌یابد. گسترده‌ترین شاخص استفاده شده آزادی‌های مدنی، شاخص گاستیل^۴ است، که کشورها را در هفت گروه دسته‌بندی می‌نماید. با توجه به نخستین تعریف دموکراسی، می‌توان به صورتی سازگار با مثبت یا منفی بودن همبستگی بین آزادی‌های مدنی و رشد، بحث کرد. از یک سوی، آزادی اقتصادی، موجب ارتقای کارآفرینی اقتصادی^۵، فعالیت‌های بازار، و رشد، می‌شود. از سوی دیگر، آزادی‌های مدنی بیشتر ممکن است به ناسازگاری با توزیع منجر شود.

1. Kleptocratic

2. Benevolent

3. Pattern

4. Gastill Index

5. Entrepreneurship

بر اساس نتایج بارو (۱۹۹۱) و اوزلر و رودریک (۱۹۹۲) آزادی‌های مدنی منجر به رشد و انباشت سرمایه می‌گردند.

جدول ۱. دموکراسی، رشد GDP و آموزش ابتدایی در گروه منتخب کشورها

۱۹۸۲-۱۹۶۰

کشورهای در حال توسعه اروپایی الف	کشورهای صنعتی	آسیا	آفریقا	آمریکای لاتین	همه کشورها	متغیر
۲/۳۳	۱/۰۷	۲/۳۳	۲/۸۳	۲/۱۸	۲/۲۴	دموکراسی ب
۰/۰۴۱	۰/۰۲۹	۰/۰۳۳	۰/۰۱۵	۰/۰۲۲	۰/۰۲۴	نرخ رشد GDP سرانه (درصد متوسط سالانه)
۰/۹۹۵	۱/۰۲۰	۰/۸۲۶	۰/۶۲۵	۰/۹۶۳	۰/۸۲۷	نرخ ثبت نام مدارس ابتدایی (درصد کودکان در سن مدرسه) ۱۹۶۰
۱۸۷۹	۶۰۲۱	۳۳۷۹	۸۸۱	۲۱۷۰	۲۶۲۶	GDP سرانه در ۱۹۶۰
۶	۲۱	۲۱	۴۱	۲۴	۱۱۳	تعداد کشورها

توجه: برای فروپاشی منطقه‌ای از نظام کدگذاری IMF استفاده شده است.

الف: قبرس، یونان، مالت، پرتغال، ترکیه و یوگسلاوی.

ب: متغیر مجازی که ارزش ۱ برای رژیم‌های دموکراتیک، ۲ برای رژیم‌های دموکراتیک-استبدادی و ۳ برای رژیم‌های استبدادی می‌گیرد.

مأخذ: آلسینا و دیگران، ۱۹۹۲؛ بانک جهانی (انتشارات مختلف).

از معیارهای محدودیت تحرک سرمایه، محدودیت تجارت، یا دیگر معیارهای قوانین اقتصادی می‌توان به عنوان شاخص‌های حقوق اقتصادی استفاده کرد. می‌توان چنین گفت که قوانین و موانع کمتر برای فعالیت‌های بازار انفرادی، رشد را تشدید خواهد کرد. برای نمونه، مزایای بازار سیاه می‌تواند به عنوان متغیر جانشین برای آزادی اقتصادی باشد. به هر حال، مشکلی که در استفاده از مفهوم آزادی اقتصادی وجود دارد، این است که نتایج به دست آمده، به طور واقعی، از عبارت‌هایی

مثل "ناکارایی‌های اقتصادی برای رشد بد هستند"، غیر قابل تشخیص است. کاملاً آشکار نیست که آیا نتایج به دست آمده درباره آزادی اقتصادی، موارد دیگری بجز این واقعیت که ناکارایی‌های اقتصادی منجر به رشد نمی‌شوند، را در بر می‌گیرد.

خلاصه این که شواهدی یافت نمی‌شود که به طور متوسط، یک رژیم دموکراسی با آزادی‌های مدنی از نظر توسعه اقتصادی پر هزینه باشد. به بیان دیگر، یک رژیم دموکراسی با آزادی‌های مدنی، توسعه اقتصادی را جلو می‌اندازد. این نتیجه در نظریه فرایند دموکراتیک شدن^۱ که طی دهه گذشته، جهان - نه فقط اروپای شرقی، بلکه بخش بزرگی از دنیای در حال توسعه - به آن متمایل شده، تشویق می‌شود. اما استقرار نهادهای دموکراتیک چیزی نیست که یک شبه برپا شود^۲ و همه مشکلات توسعه را حل نماید. فضای سیاسی - اقتصادی با ثبات و محکم ضروری است.

۲. بی‌ثباتی سیاسی و رشد

مطالعات کمی، ارتباط میان بی‌ثباتی سیاسی و رشد باید از عهده تبیین دو موضوع عمده برآید. نخستین موضوع، چگونگی تعریف بی‌ثباتی سیاسی است. دومین موضوع، چگونگی درون‌زایی متقابل میان رشد و بی‌ثباتی سیاسی است. آیا ثبات سیاسی رشد را ارتقا می‌دهد؟ یا این که رشد ثبات سیاسی را ارتقا می‌دهد؟ آیا ثبات سیاسی و رشد، یکدیگر را تقویت می‌کنند؟

پژوهشگران، بی‌ثباتی سیاسی را به دو روش اندازه‌گیری و تعریف نموده‌اند. روش اول، از شاخص ناآرامی سیاسی اجتماعی استفاده می‌نماید که بسیاری از شاخص‌های اعتراض ضعیف و قوی سیاسی، و خشونت اجتماعی را خلاصه می‌کند. روش دوم، بر واژگونی هیئت حاکمه، مانند فراوانی فروپاشی دولت، تمرکز می‌یابد.

نخستین معیار که آن را روش بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی^۳ می‌نامیم، با متغیرهایی شروع می‌شود که رویدادهایی از قبیل شورش، تظاهرات سیاسی ضد دولتی، و ترورها را مشخص می‌سازند (نگاه کنید به: تیلور و جودیک، ۱۹۸۳ و انتشارات مختلف بانک جهانی). سپس پژوهشگر باید

1. Democratization Process

2. Deus ex Machina

3. Sociopolitical Instability (SPI)

شاخص جمعی را به صورتی بسازد که این متغیرها در دامنه‌ای یکسان قرار گیرند. یک فن آماری که به این نوع کاهش مجموعه چند بعدی متغیرها به یک متغیر منفرد منجر می‌شود، روش اجزای اصلی^۱ می‌باشد. مرجع کلاسیک برای این روش، هییز (۱۹۷۳) است. هییز در مطالعه چند معادله‌ای بزرگ خود، دریافت که بی‌ثباتی سیاسی، اثری بر رشد ندارد. ونیریز و گوپتا (۱۹۸۶) روش اجزای اصلی را برای بنای شاخص بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی به کار بردند و نشان دادند که این شاخص بر نرخ پس‌انداز اثر منفی دارد. به هر حال، شاخص بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی مورد استفاده آنها، دربردارنده مشکلات جدی است. یکی از اجزای شاخص آنها، متغیر مجازی رژیم‌های دموکراتیک است. وزن این متغیر دموکراسی آن قدر بزرگ است که شاخص بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی، اغلب با طبقه‌بندی کشورها بر اساس دموکراسی بودن یا نبودن، به طور کامل تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

بن حبیب و اسپایگل (۱۹۹۲) با استفاده از معیارهای مشابه با ونیریز و گوپتا، دریافتند که بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد. در هر حال، نتایج تجربی آنها بسیار قوی نیستند.

مفهوم بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی، به صورت کاملاً پر قدرتی در توضیح سایر پدیده‌ها، به ویژه در کشورهای در حال توسعه تحقق یافته است. برای نمونه، اوزلر و تابلینی (۱۹۹۲) نشان می‌دهند که بی‌ثباتی بیشتر، به افزایش بدهی خارجی کشورهای در حال توسعه منجر می‌گردد. گذشته از بنای یک شاخص ویژه، بارو (۱۹۹۱) دو متغیر سیاسی - فراوانی کودتاهای ضد دولتی و تعداد ترورهای سیاسی - را در رگرسیون‌های مقطعی رشد خود اضافه نموده و دریافت که به صورت منفی بر رشد مؤثر می‌باشند. ایسترلی و ریلو (۱۹۹۳) نتایج مشابهی را دریافتند.

دومین روش الگوسازی بی‌ثباتی سیاسی، بر واژگونی هیئت حاکمه تمرکز دارد. این روش بی‌ثباتی هیئت حاکمه، در حالی که از رگرسیون‌های حداقل انحراف از میانگین^۲ جهت برآوردگرایش

1. Principal Components

۲. رگرسیون‌های حداقل انحراف از میانگین (Probit Regressions) زیر مجموعه الگوهای رگرسیونی هستند که در آنها متغیر وابسته موهومی است و بر وجود یا نبود حالتی صحنه می‌گذارد. در این الگوها R^2 عموماً پایین است، و بدین روی، بررسی آن نیز برای داوری راجع به خوبی برازش الگو فاقد ارزش عملی است. هم‌چنین گفتنی است که در این الگوها، حساب احتمالات به کار گرفته می‌شود. برای اطلاع بیشتر، به فصل پانزدهم کتاب زیر نگاه کنید:

گجراتی، دامودار (۱۳۷۲)، مبانی اقتصادسنجی، جلد دوم، ترجمه دکتر حمید ابریشمی، انتشارات دانشگاه تهران. - م.

دولت به فروپاشی استفاده می‌کند، آغاز می‌شود. در این رگرسیون‌ها، متغیرهای سیاسی (اعتراض‌ها، شورش‌ها، تجدید سازمان هیئت حاکمه)، متغیرهای اقتصادی (رشد گذشته، تورم)، و متغیرهای نهادی (دموکراسی بودن یا نبودن کشور، نوع نظام انتخاباتی)، متغیرهای مستقل هستند. برآوردی قوی از احتمال تغییر دولت، به عنوان شاخصی از بی‌ثباتی هیئت حاکمه در نظر گرفته شده است.

پیش از آن که واژگونی هیئت حاکمه در متون مربوط به رشد مورد استفاده قرار گیرد، کاکیرمن، ادواردز و تابلینی (۱۹۹۲) این معیار بی‌ثباتی را در رگرسیون‌هایی به کار بردند که متغیر وابسته آنها تورم است. آنها نتیجه می‌گیرند که بی‌ثباتی سیاسی تورم را افزایش می‌دهد. ادواردز و تابلینی (۱۹۹۱) این خط پژوهشی را بیشتر دنبال کرده و نشان دادند که بی‌ثباتی هیئت حاکمه به عدم دوراندیشی در تصمیمات سیاست مالی منجر می‌گردد، زیرا هیئت حاکمه‌های بی‌ثباتی نسبت به هیئت حاکمه‌های با ثبات، بسیار سنگین‌تر به استقراض می‌پردازند. براساس یافته‌های گودریچ (۱۹۹۱) در کشورهای در حال توسعه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی به صورت منفی از این معیار بی‌ثباتی هیئت حاکمه تأثیر پذیرفته است.

یکی از مشکلات مهمی که در شماری از این نوع‌آوری‌های علمی^۱، صریحاً مطرح نشده است، درون‌زایی متقابل بی‌ثباتی سیاسی و رشد یا تورم می‌باشد (هیز ۱۹۷۳، و گوپتا، ۱۹۹۰، استشنا هستند). متغیرهای اقتصادی، از قبیل رشد و تورم، که در واقع، به عنوان متغیر توضیح‌دهنده برای نتایج اقتصادی استفاده شده‌اند، می‌توانند میل به تغییرات دولت را توضیح دهند. مشکلات شبیه‌سازی و علیت معکوس، به وضوح، فراموش شده است.

لوندریگان و پوول (۱۹۹۰)، از نتایج هیکمن (۱۹۷۸) سودجسته و راهی زیرکانه برای برخورد با این مشکلات پیشنهاد می‌نمایند. آنها یگ الگوی دو معادله‌ای را برآورد می‌کنند. یک معادله، رگرسیون حداقل مقدار میانگین است، به صورتی که متغیر وابسته رویداد کودتاهای ضد دولتی را دربرمی‌گیرد. متغیر وابسته در معادله دوم، رشد درآمد سرانه است. لوندریگان و پوول در می‌یابند که فقر، و تا اندازه‌ای، رشد پایین، احتمال کودتاها را افزایش می‌دهد. از این گذشته، کودتاهای ضد دولتی مداوم هستند، یعنی کودتاهای گذشته احتمال کودتاهای آینده را افزایش می‌دهند. بنابراین، اگر کشوری از نظر تاریخی کودتاخیز باشد، احتمال دارد در آینده کودتاهای بیشتری را تجربه کند.

شگفت‌انگیزتر این که، آنها در می‌یابند که تمایل به انجام کودتا رشد را کاهش نمی‌دهد. لوندریگان و پوول (۱۹۹۲) این نتایج را با استفاده از نمونه و فنون برآوردی متفاوت، تصدیق می‌نمایند.

آلسینا و دیگران (۱۹۹۲) با فن لوندریگان و پوول (۱۹۹۰) توافق دارند، اما از تصریح متفاوتی برای هر دو معادله رشد و معادله تغییر هیئت حاکمه استفاده می‌کنند. نخست، آنها شمار زیادی از عوامل اقتصادی مؤثر بر رشد را تحت کنترل قرار می‌دهند. در مرحله دوم، نه فقط بر کودتاها، بلکه بر تعریف وسیع‌تری از "تغییرات دولت" که شامل تغییرات قانونی^۱ هیئت حاکمه نیز می‌شود، متمرکز می‌گردند. آنها موارد زیر را به عنوان سه متغیر جدا از هم در نظر می‌گیرند: الف) هر گونه تغییر دولت؛ ب) تغییرات بنیادی^۲ دولت به صورت زیر مجموعه‌ای از تغییرات که فروپاشی اساسی^۳ در ترکیب سیاسی هیئت حاکمه را در برمی‌گیرد، یعنی تغییرات بنیادی دولت که همه کودتاها به علاوه قسمتی از تغییرات اساسی و قانونی دولت را شامل می‌شود (نگاه کنید به: آلسینا و دیگران، ۱۹۹۲)؛ ج) کودتاها و ضد دولتی. اگرچه آلسینا و دیگران (۱۹۹۲) نتایج لوندریگان و پوول راجع به اثر فقر بر کودتا را تصدیق می‌کنند، ولی درمی‌یابند که، بر خلاف لوندریگان و پوول، گرایش قوی به بی‌ثباتی هیئت حاکمه، رشد را کاهش می‌دهد. این نتیجه کاملاً قابل اتکاست و در تصریح‌های^۴ مختلف سیستم به دست می‌آید. نتایج به دست آمده جدید توسط بلوک - بلومبرگ (۱۹۹۲) یافته‌های آلسینا و دیگران (۱۹۹۲) در این مورد را تصدیق می‌نمایند.

جدول‌های ۲ و ۳، برگرفته شده از مقاله آلسینا و دیگران (۱۹۹۲)، آمارهایی را نمایش می‌دهند که نتایج اساسی را برجسته می‌نمایند. از جدول ۲، فراوانی متوسط تغییرات دولت برای نمونه‌ای از کل کشورها ۰/۲۸ است، یعنی به طور متوسط، تقریباً هر سه سال یک بار دولت‌ها تغییر می‌کنند. فراوانی تغییرات بنیادی دولت ۰/۱۱ می‌باشد، و فراوانی تغییرات غیرقانونی دولت (کودتاها و نظامی) در حدود ۰/۴۸ است. کودتاها و نظامی در آمریکای لاتین (۰/۰۷۸) و آفریقا (۰/۰۵۷) - در حالی که در کشورهای صنعتی عملاً وجود ندارد - بیشترین فراوانی را دارند. آمریکای لاتین فراوانی تغییرات کامل دولتی (۰/۲۹) مشابه با متوسط جهانی داشته است، ولی بالاترین فراوانی تغییرات بنیادی دولت (۰/۱۶) و کودتاها و نظامی (۰/۰۷۸) را در جهان دارد.

1. Constitutional

2. Major Changes

3. Substantial Turnover

4. Specifications

در آفریقا، تغییرات کامل دولت (به ویژه موارد غیربنیادی) کاملاً نامحتمل هستند. کشورهای آفریقایی نوعاً رژیم‌هایی مستبد همراه با محدودیت بسیار در انتخابات قانونی و تغییرات در قدرت می‌باشند. تغییرات هیئت حاکمه غالباً شکل تغییرات بنیادی به خود می‌گیرد (۰/۱۱)، زیرا کودتاهای نظامی بیش از نیمی از تغییرات را تشکیل می‌دهد (۰/۰۶). در نهایت، در آسیا تغییرات دولت به متوسط جهانی (۰/۳) نزدیک است، اما تغییرات بنیادی دولت بسیار کمتر از هر منطقه دیگری می‌باشد. از این گذشته، به استثنای کشورهای صنعتی، فراوانی کودتاها در آسیا در پایین‌ترین حد است. این داده‌ها، دیدگاهی را تصدیق می‌کند که آسیا را به عنوان منطقه‌ای با رژیم‌های مستبد، اما از نظر سیاسی با ثبات، معرفی می‌کند.

جدول ۳، متوسط سالانه نرخ رشد محصول ناخالص داخلی سرانه، به صورت جداگانه برای سال‌های با تغییرات و بدون تغییرات دولت را نشان می‌دهد. نرخ برای همه کشورها در سال‌های بدون تغییرات دولت ۲/۸ درصد است، اما در سال‌های با تغییر دولت، نرخ فقط سالانه ۱/۳ درصد است. اختلاف برای تغییرات بنیادی دولت بسیار قوی‌تر است، وقتی که رشد متوسط سالانه ۰/۱ درصد است. شکاف رشد برای سال‌های کودتا هنگامی که متوسط سالانه نرخ رشد محصول ناخالص داخلی کشور ۱/۳- درصد است، بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین است.

ستون‌های دیگر جدول ۳ نشان می‌دهند که مشاهدات تجربی مشابه برای هر منطقه دنیا مشترک هستند. به طور متوسط، رشد در سال‌های بدون تغییر، بالاترین، در سال‌های با تغییر دولت پایین‌تر، در سال‌های با تغییر بنیادی هنوز هم پایین‌تر و در سال‌های کودتا پایین‌ترین است. به هر حال، توجه داشته باشید که در سال‌های کودتا، به طور چشم‌گیری، رشد، در آسیا نسبت به هر منطقه دیگری از جهان بالاتر است.

ماورو (۱۹۹۳) و ناک و کیفر (۱۹۹۳) از معیار دیگری از بی‌ثباتی سیاسی استفاده می‌کنند: شاخص‌های ذهنی جمع‌آوری شده به وسیله سازمان‌های خصوصی که به کشورها آگاهی می‌دهند. این شاخص‌ها نوعاً از طرف سرمایه‌گذاران بین‌المللی برای ارزیابی ریسک کشور مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ماورو، و ناک و کیفر، هر دو، گزارش می‌کنند که بی‌ثباتی اثر منفی بر سرمایه‌گذاری و رشد

دارد. آنها همچنین در می‌یابند که شاخص‌های ذهنی دربارهٔ فساد^۱ و کیفیت دیوان‌سالاری اداری به صورت منفی با رشد همراه شده‌اند. مشکل این است که معیارهای فساد به صورت قوی با معیارهای بی‌ثباتی همبسته شده‌اند. خواه ناخواه، این معیارهای ذهنی، اطلاعات اضافی بیشتری را برای مشاهدات واقعی متغیرهای سیاسی - اجتماعی باقیمانده، فراهم می‌آورند.

جدول ۲. دموکراسی، رشد GDP و فراوانی متوسط تغییرات دولت در گروه‌های منتخب کشورها (۱۹۶۰-۱۹۸۲)

کشورهای در حال توسعه اروپایی الف	کشورهای صنعتی	آسیا	آفریقا	آمریکای لاتین	همه کشورها	متغیر
	۰/۳۷	۰/۳۹	۰/۲۱	۰/۲۹	۰/۲۸	تغییر در دولت
۰/۱۶	۰/۱۲	۰/۰۷	۰/۱۱	۰/۱۶	۰/۱۱	تغییرات بنیادی در دولت
۰/۰۵۸	۰/۰۰	۰/۰۴۰	۰/۰۵۷	۰/۰۷۸	۰/۰۴۸	کودتای نظامی
۲/۳۳	۱/۰۷	۲/۳۳	۲/۸۳	۲/۱۸	۲/۲۴	دموکراسی ب
						نرخ رشد سرانه GDP (درصد متوسط سالانه)
۰/۰۴۱	۰/۰۲۹	۰/۰۳۳	۰/۰۱۵	۰/۰۲۲	۰/۰۲۴	
-	-	-	-	-	۰/۰۲۹	نرخ رشد جهانی
۶	۲۱	۲۱	۴۱	۲۴	۱۱۳	تعداد کشورها
۱۳۸	۴۸۳	۵۷۶	۹۴۳	۵۵۲	۲۵۹۲	تعداد مشاهدات

-: غیر قابل کاربرد.

توجه: برای فروپاشی منطقه‌ای از نظام کدگذاری IMF استفاده شده است.

الف: قبرس، یونان، مالت، پرتغال، ترکیه و یوگسلاوی.

ب: متغیر مجازی که ارزش ۱ برای رژیم‌های دموکراتیک، ۲ برای رژیم‌های دموکراتیک - استبدادی و ۳ برای رژیم‌های استبدادی می‌گیرد.

مأخذ: آلسینا و دیگران، ۱۹۹۲، بانک جهانی (انتشارات مختلف).

جدول ۳. متوسط سالانه رشد GDP سرانه در سال‌های بدون تغییرات و با تغییرات دولت در گروه‌های منتخب کشورها (۱۹۶۰-۱۹۸۲) (درصد)

اقلام	همه کشورها	آمریکای لاتین	آفریقا	آسیا	کشورهای صنعتی	کشورهای در حال توسعه اروپایی الف
سال‌های بدون تغییر دولت:						
نرخ رشد	۲/۸	۲/۴	۲	۲/۹	۳/۹	۵/۲
تعداد مشاهدات	۱۸۶۰	۳۹۳	۷۴۵	۲۹۵	۳۴۰	۸۷
سال‌های با تغییر دولت:						
نرخ رشد	۱/۳	۱/۵	-۰/۴	۲/۷	۱/۷	۲
تعداد مشاهدات	۷۳۹	۱۵۹	۱۹۸	۱۸۸	۱۴۳	۵۱
سال‌های تغییر بنیادی دولت:						
نرخ رشد	۰/۱	۰/۲	-۱/۹	۲/۳	۱/۴	۱/۳
تعداد مشاهدات	۲۹۹	۸۶	۱۰۰	۵۷	۳۴	۲۲
سال‌های کودتا:						
نرخ رشد	-۱/۳	-۰/۶	-۲/۷	۱/۳	-	-۲/۲
تعداد مشاهدات	۱۲۵	۴۳	۵۴	۲۰	۰	۸

- غیرقابل دسترس.

توجه: مقادیر نرخ‌های رشد سرانه متوسط در کشور - سال‌ها (Country-years) به درصد می‌باشند.

الف: قبرس، یونان، مالت، پرتغال، ترکیه و یوگسلاوی.

مأخذ: آلسینا و دیگران، ۱۹۹۲.

در مجموع، تصویر زیر پدیدار می‌گردد. کشورهای فقیر از نظر سیاسی - اجتماعی بی‌ثبات هستند. از آنجا که بی‌ثباتی سیاسی انگیزه‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، و در نتیجه، رشد را کاهش می‌دهد، کشورهای فقیر ممکن است در یک دور باطل قرار گیرند. آنها بی‌ثبات هستند، زیرا ثروتمند شدن اداره نمی‌شوند، و در جهت ثروتمند شدن اداره نمی‌شوند، زیرا از نظر سیاسی بی‌ثبات هستند. هانتینگتن (۱۹۶۸) دیدگاهی دیگر را با اندکی تفاوت، پیشنهاد کرده است. این دیدگاه بر ارتباط

سببی از جانب رشد بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی متمرکز شده است. وی بحث می‌کند که همیشه اندیشه، درست نیست که همه چیزهای خوب با یکدیگر به دست می‌آیند. هنگامی که کشورهای فقیر یک دوره آغاز و جهش در رشد را تجربه می‌نمایند، به طور واقعی ممکن است آشوب اجتماعی افزایش یابد. تقاضاهای جدید خلق می‌شوند، فرایند شهری شدن شتاب می‌گیرد و کل جامعه در آشفتگی به سر می‌برد. تعمیم این موضوع به کشورهای ثروتمندی که دوره‌ای از نرخ رشد بالا را تجربه نموده‌اند، درست نیست. کشورهای ثروتمند، بر خلاف فقیرها، قبلاً به استقرار نهادهایی پرداخته‌اند تا بتوانند از عهده تغییرات اقتصادی و اجتماعی برآیند. بنابراین، طبق گفته هانتینگتن، ارتباط بین بی‌ثباتی و رشد، خطی نیست، و علامت آن به سطح توسعه یافتگی بستگی دارد. علامت برای اقتصادهای فقیر مثبت و برای اقتصادهای ثروتمندتر منفی است.

نتایج این بخش و بخش قبلی به دو مشاهده جالب توجه منجر می‌شود. اول، رشد به آن شدت که تحت تأثیر ثبات رژیم سیاسی است، تحت تأثیر ماهیت رژیم سیاسی (دیکتاتوری یا دموکراسی) نیست. دوم، عبور از دیکتاتوری به دموکراسی، در حالی که با بی‌ثباتی سیاسی - اقتصادی همراه است، نوعاً باید در دوره‌هایی از رشد پایین، اتفاق بیفتد. تقاضاهای اجتماعی که با استفاده از تدابیر غیرقانونی سرکوب شده بودند، احتمال دارد، در بدو تولد یک رژیم دموکراتیک گسترش یابند. به محض این که یک رژیم دموکراتیک جدید استقرار یافت، ممکن است با فشارهای عظیمی برای تطبیق تقاضاهای متضاد گروه‌های مختلف رو به رو شود.

به علاوه، با فروپاشی دیکتاتورهای، به دو دلیل، احتمال دارد مشکلات اقتصادی جدی به جانشین‌های آنها منتقل شود. اول، احتمال دارد عملکرد اقتصادی فقر یکی از علل فروپاشی رژیم قدیمی باشد. دوم، به علت آن که دیکتاتورهای در حال سقوط، آینده روشنی را برای موقعیت خود نمی‌بینند، ممکن است سیاست‌های بسیار کوتاه نظرانه‌ای در پیش گیرند. هاگارد، شریف و وب (۱۹۹۰) و هاگارد و کافمن (۱۹۸۹) مشخص می‌کنند که کشورهای در حال گذار، بر اساس شاخص‌های متعدد اقتصادی، از دیگر دموکراسی‌های استقرار یافته یا دیکتاتورهای قوی (استقرار یافته و بدون حالت فروپاشی) بدتر عمل می‌کنند.

۳. توزیع درآمد و رشد: نظریه

بحث درباره ارتباط بین توزیع درآمد و رشد، در متون اقتصادی توسعه با بررسی نظریه‌های کوزنتس و کالدور آغاز می‌شود (نگاه کنید به: آدلمن و روبینسن، ۱۹۸۸). نوآوری‌های علمی اخیر در این متون با ارتباط نزدیک آنها با نظریه‌های جدید رشد درون‌زا و تمرکز بر اتصالات مورد غفلت قرار گرفته قبلی از طرف توزیع درآمد به رشد - نه از رشد به توزیع درآمد - مشخص شده‌اند.

در بخش زیرین، بر ارتباطات سیاسی از توزیع درآمد به رشد تمرکز می‌یابیم. به هر حال، ارتباطات غیرسیاسی مهمی وجود دارند. ارتباطی کاملاً اقتصادی که مورفی، شلیفر و ویشنی (۱۹۸۹) به آن توجه داشته‌اند، این است که توزیع درآمد می‌تواند رشد را با تأثیرگذاری بر اندازه تقاضای داخلی، و در نتیجه، قدرت بالقوه صنعتی شدن، تحت تأثیر قرار دهد. خط مشی غیرسیاسی دیگر بر نقش بازارهای سرمایه ناقص تأکید می‌ورزد. در بازارهای سرمایه کامل هر کسی می‌توانست - برای سرمایه‌گذاری در آموزش - در مقابل درآمدهای انتظاری آینده قرض بگیرد. به هر حال با وجود بازارهای سرمایه ناقص، اطلاعات ناقص درباره توانایی‌های فردی، و اجرای ناقص وام‌ها، استقراض برای آموزش به شدت محدود می‌شود. بنابراین، اغلب مردم برای سرمایه‌گذاری در آموزش به شدت به منابع شخصی متکی هستند، و توزیع اولیه منابع شخصی است که مشخص‌کننده تعداد عوامل تولیدی قادر به سرمایه‌گذاری، و در نتیجه، نرخ رشد اقتصادی در دسترس، می‌باشد. نوآوری‌های علمی مهم در این خط پژوهشی، مقاله‌های گالور و زئیرا (۱۹۹۳)، بانرجی و نیومن (۱۹۹۱)، و اقیون و بولتن (۱۹۹۱) می‌باشند.

سه خط مشی سیاسی، نابرابری و رشد را متصل می‌کنند. در اولین خط مشی سیاسی، توزیع منابع به انگیزه‌های قوی فقیران در جهت استخدام در فعالیت‌های منفعت طلبانه که رشد و سرمایه‌گذاری را به تأخیر می‌اندازد، متصل شده است (بن حبیب و روستیچینی، ۱۹۹۱). فای (۱۹۹۳) نشان می‌دهد که هر چه توزیع درآمد نابرابرتر باشد، شمار بیشتری از افراد در فعالیت‌های غیرقانونی استخدام می‌شوند که این خود تهدیدی برای حقوق مالکیت ایجاد می‌کند. به هر حال، از این به بعد، بر دومین و سومین خط‌مشی سیاسی یعنی خط‌مشی مالی و خط مشی بی‌ثباتی سیاسی، بیشتر متمرکز می‌شویم.

در خط مشی مالی، سطح مخارج دولت و مالیات ستانی^۱ نتیجه یک فرایند رأی‌گیری است که در آن درآمد عامل اصلی تعیین‌کننده ترجیحات رأی دهنده است؛ به ویژه رأی‌دهندگان فقیر از سطح بالایی از مالیات ستانی طرفداری خواهند کرد. این خط پژوهشی الگوهای ایستای انتخاب نرخ مالیات که توسط رومر (۱۹۷۵) و روبرتز (۱۹۷۷) و ملترز و ریچارد (۱۹۸۱) ارائه شده، به مفاهیم پویا تعمیم می‌دهد. فقیران هم‌چنین سهم کمتری از مالیات‌ها را پرداخت کرده یا به طور نامتناسبی از مخارج دولت منتفع می‌شوند. در جامعه‌ای با نابرابری درآمد، و در نتیجه، با تعداد زیادی از عوامل فقیر، اکثریت رأی دهنندگان به سطح بالای مالیات ستانی رأی می‌دهند که این امر انگیزه‌های سرمایه‌گذاری، و بنابراین، رشد را از میان می‌برد.

مقالات آلسینا و رودریک (۱۹۹۴)، برتولا (۱۹۹۳) و پرسون و تابلینی (۱۹۹۱) سه نوآوری علمی در متون مربوط به خط‌مشی مالی هستند. با وجود تفاوت‌هایی در مشخصات الگوها، این سه مقاله، یک ساختار عمومی را به دست می‌دهند. هر کدام شامل یک ساز و کار اقتصادی و یک ساز و کار سیاسی هستند (برای بررسی کامل‌تر این الگوها، نگاه کنید به: پروتی، ۱۹۹۲). سازوکار اقتصادی اثر سیاست مالی بر رشد را توصیف می‌کند. سازوکار سیاسی چگونگی تعیین سیاست مالی (مالیات‌ها و مخارج دولت) به وسیله توزیع درآمد از طریق فرایند انتخابات را توصیف می‌کند.

مقاله‌ها از نظر نوع مخارج دولتی که مورد توجه قرار داده‌اند، متفاوتند: درباره سرمایه‌گذاری عمومی، (آلسینا و رودریک)، درباره بازتوزیع از سرمایه به کار (برتولا)، و درباره پرداخت‌های انتقالی بازتوزیعی خالص (پرسون و تابلینی)، بررسی‌هایی را انجام داده‌اند. عنصر مشترک این است که هر کجا مخارج دولت در محصول ناخالص داخلی افزایش یابد، افزایش همگام در مالیات ستانی، تولید نهایی سرمایه بعد از مالیات را که می‌تواند توسط سرمایه‌گذاران خصوصی متناسب شود، کاهش می‌دهد. این امر، موجب کاهش نرخ انباشت سرمایه، و بنابراین، رشد می‌گردد. توزیع منابع اولیه به آن علت وارد می‌شود که به توضیح این که چگونه این انواع مخارج دولت تعیین شده‌اند، کمک می‌کند. در مقاله آلسینا و رودریک (۱۹۹۴)، متغیر توزیعی کلیدی، سهم نسبی موجودی اولیه کار و موجودی اولیه سرمایه است، که این متغیر کلیدی به صورت یک‌نواختی به توزیع درآمد مرتبط شده است. سازوکار اقتصادی به این صورت است که سرمایه‌گذاری عمومی به وسیله مالیات تناسبی بر

درآمد ناشی از سرمایه تأمین مالی شده است. بنابراین، وقتی مالیات‌ها به منظور تأمین مالی سرمایه‌گذاری عمومی بیشتر، افزایش یابند، مالیات ثانویه برگشتی از سرمایه‌گذاری خصوصی کاهش می‌یابد. این اثر، به کاهش نرخ سرمایه‌گذاری، و بنابراین، نرخ رشد اقتصاد می‌انجامد. سازوکار سیاسی به این صورت است که هر چه نسبت درآمد سرمایه به کل درآمد فرد بالاتر باشد (یا هر چه درآمد کل فرد بالاتر باشد)، فرد باید قیمت بالاتری برای منافع سرمایه‌گذاری عمومی پرداخت کند، و در نتیجه، نرخ مالیات ترجیح داده شده انفرادی، پایین‌تر خواهد بود. بر اساس نظریه رأی دهنده میانه^۱، وقتی از عوامل برای انتخاب نرخ مالیات رأی‌گیری به عمل می‌آید، سطحی از مالیات ستانی که به وسیله عامل میانه^۲ در توزیع منابع ترجیح داده شده، بر همه نرخ‌های پیشنهادی مالیاتی غلبه می‌کند. با ترکیب سازوکارهای سیاسی و اقتصادی، هر چه نسبت درآمد ناشی از سرمایه به درآمد کل رأی‌دهنده میانه بالاتر باشد، نرخ مالیات پایین‌تر و نرخ سرمایه‌گذاری و رشد بالاتری انتخاب می‌شود. با معیار توزیع درآمد، هر چه رأی دهنده میانه نسبت به رأی دهنده‌ای با درآمد متوسط فقیرتر باشد، مالیات تعادلی بالاتر و نرخ رشد پایین‌تری دارد. بنابراین، الگوی آلسینا و رودریک (۱۹۹۴) به صورت ضمنی به ارتباطی معکوس بین رشد و نابرابری درآمد یا ثروت اشاره می‌کند.

برتولا (۱۹۹۳) به همین صورت، اما با سازوکار اقتصادی متفاوتی، بر توزیع تبعی درآمد تمرکز یافته است. عواید حاصل از مالیات ستانی برای بازتوزیع - و نه برای سرمایه‌گذاری زیربنایی - مورد استفاده قرار گرفته است. درآمد ناشی از سرمایه مشمول مالیات شده و عایدات مستقیماً به عواملی که در درآمدهای ناشی از کار دارند بازتوزیع می‌شود. بنابراین، اثر یک سطح بالاتر مالیات ستانی به الگوی آلسینا و رودریک شبیه است. سطح بالاتر مالیات ستانی، تولید نهایی سرمایه بعد از مالیات که سرمایه‌گذار می‌تواند با آن متناسب شود را کاهش می‌دهد، و بنابراین، سرمایه‌گذاری و رشد را کاهش می‌دهد. سازوکار سیاسی نیز با نتایج آلسینا و رودریک مشابه است. هر چه نسبت درآمد ناشی از سرمایه به درآمد ناشی از کار بالاتر باشد، یک فرد باید از نرخ مالیات تناسبی بر سرمایه که به او به نسبت درآمد ناشی از کار انفرادی وی بازتوزیع شده، بیشتر متضرر شود. بنابراین، نرخ مالیاتی که در

۱. برای اطلاع بیشتر راجع به نظریه رأی دهنده میانه به فصل ۶ از منبع زیر نگاه کنید:
 ماسگریو، ریچارد و پگی. (۱۳۷۲). مالیه عمومی در تئوری و عمل، ترجمه مسعود محمدی و یداله ابراهیمی‌فر. مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات. سازمان برنامه و بودجه - م.

فرایند انتخابات غالب می‌شود، دوباره تابعی منفی از نسبت "ثروت - کار" رأی‌دهنده میانه است. با ترکیب این دو سازوکار، همان فرم خلاصه شده^۱ منسوب به آسینا و رودریک به دست می‌آید. هر چه نسبت ثروت - کار رأی‌دهنده میانه بالاتر باشد، نرخ رشد اقتصاد بالاتر است. این می‌تواند به یک پیشگویی قابل آزمون تعبیر شود که باید جمع مثبتی بین درآمد رأی‌دهنده میانه و نرخ رشد اقتصاد وجود داشته باشد.

پرسون و تابلینی (۱۹۹۱) نیز اثر سیاست‌های بازتوزیعی را تحلیل می‌کنند، اما بر بازتوزیع از طرف عوامل ثروتمند به عوامل فقیر - تا این که از سرمایه به کار - تمرکز می‌یابند. مفهوم ارتباط‌دهنده، توزیع درآمد شخصی است. در سازوکار اقتصادی، عوامل کار می‌کنند و در سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری می‌کنند. مالیات‌ها برای درآمد، تناسبی هستند، و عواید به صورت یکجا به همه عوامل بازتوزیع شده‌اند. دوباره مالیات‌های بالاتر، انگیزه سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی در کاهش داده، و بنابراین، رشد را کاهش می‌دهند. مانند سازوکار سیاسی، چون مالیات‌ها به صورت یکجا بازتوزیع شده‌اند، رأی‌دهندگان فقیر مالیات نسبتاً کمی می‌پردازند، اما همان منافع رأی‌دهندگان ثروتمند را به دست می‌آورند. این گفته، به آن معناست که نرخ مالیاتی که توسط یک فرد مورد حمایت قرار می‌گیرد، به طور معکوس به درآمد فرد مرتبط شده است. وقتی ترجیحات در فرایند انتخابات آشکار شوند، به این معناست که هر چه رأی‌دهنده میانه نسبت به متوسط فقیرتر باشد، نرخ مالیات بالاتر و دوباره نرخ سرمایه‌گذاری و رشد پایین‌تر است.

پروتی (۱۹۹۳ - ب) و ساینٹ پل و وردیر (۱۹۹۱) اثر توزیع درآمد بر رشد را با روشی مشابه مطالعه می‌کنند. در هر دو مقاله، از عوامل روی سطح مخارج دولت رأی‌گیری می‌شود، و رشد توسط انباشت سرمایه انسانی به دست می‌آید، اما سازوکارهای دو مقاله متفاوت هستند. در مقاله پروتی، از عوامل برای سطح پرداخت‌های انتقالی بازتوزیعی^۲ رأی‌گیری می‌شود که تعیین‌کننده درآمد بعد از مالیات عوامل در اقتصاد، و بنابراین، کسانی است که می‌توانند به صورت خصوصی در آموزش سرمایه‌گذاری کنند. در واقع، این امر انباشت سرمایه انسانی را تعیین می‌نماید. در مقاله ساینٹ پل و وردیر، از عوامل برای سطح مخارج عمومی روی آموزش رأی‌گیری می‌شود، که خط‌مشی‌ای است که در آن توزیع درآمد، انباشت سرمایه انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در سومین سازوکار سیاسی، در حالی که توزیع درآمد و رشد متصل می‌شوند، خط‌مشی بی‌ثباتی، بر تأثیر نابرابری درآمد بر آشوب اجتماعی تأکید می‌نماید. این فرضیه بر دو مورد اتصال تأکید می‌ورزد. اولین اتصال از توزیع درآمد به بی‌ثباتی سیاسی است و دومین اتصال از بی‌ثباتی سیاسی به رشد است. با وجود گروه بزرگی از شهروندان مستضعف، در مقابل گروه کوچک و بسیار ثروتمندی از افراد مرفه، احتمال دارد وضعیت اقتصادی - اجتماعی موجود برقرار نمانده و تغییرات افراطی در تقاضا رخ دهد. در نتیجه، هر چه نابرابری در توزیع درآمد بیشتر باشد، احتمال وقوع خشونت مردمی و تصرف غیرقانونی قدرت بیشتر می‌شود.

این عقیده وجود دارد که نابرابری درآمد، عامل تعیین‌کننده مهمی برای بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی می‌باشد. کشورهایی که توزیع درآمد نابرابرتر دارند، از نظر سیاسی بی‌ثبات‌تر هستند. در واقع، همان طور که در بخش قبل بحث شد، بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی اثر معکوسی بر رشد دارد. خط‌مشی بی‌ثباتی موضوع نوظهوری نیست (نگاه کنید به: هانتینگتن، ۱۹۶۸). آلسینا و پروتی (۱۹۹۳) این فرضیه را با روشی که به صورت کمی قابل آزمایش باشد، الگوسازی نمودند (همچنین نگاه کنید به: گوپتا، ۱۹۹۰).

خلاصه، خط‌مشی‌های بی‌ثباتی سیاسی و مالی، نابرابری درآمد را به عنوان مانعی برای رشد تلقی می‌کنند. هر دو خط‌مشی، فرم خلاصه شده یکسانی دارند. هر دو عنوان می‌کنند که در یک رگرسیون مقطعی رشد پس از کنترل بقیه عوامل تعیین‌کننده رشد، معیار نابرابری درآمد باید ضریب منفی داشته‌باشد. تفسیر این ضریب، بستگی دارد به این که کدام خط‌مشی مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۴. توزیع درآمد و رشد: تجربیات

رگرسیون‌های فرم خلاصه شده در مقاله‌های آلسینا و رودریک (۱۹۹۴) و پرسون و تابلینی (۱۹۹۱) بین نابرابری درآمد و رشد ارتباط معکوسی را نشان می‌دهند. جدول ۴، مثالی از نتایج حاصل از این نوع رگرسیون را نمایش می‌دهد. ضریب جینی درآمد و ضریب جینی توزیع زمین دو معیار توزیع درآمد و ثروت هستند. (معیارهای فراگیرتر دیگر برای ثروت در بسیاری از کشورها در دسترس نیستند). هر دو متغیر در سال ۱۹۶۰ یا حول و حوش آن، اندازه‌گیری شده‌اند. نظریه مبتنی بر این است که توزیع اولیه درآمد، رشد بعد از خود را متأثر می‌سازد؛ در واقع، همچنین رشد نیز ممکن است تغییر شکل توزیع درآمد را تحت تأثیر قرار دهد. سه نمونه از کشورها به دو مجموعه آماری متفاوت ضریب جینی

درآمد و ضریب جینی توزیع زمین، منسوب شده‌اند (برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به: آلسینا و رودریک، ۱۹۹۴).

جدول ۴. توزیع درآمد و رشد در گروه‌های نمونه کشورها: ۱۹۶۰-۱۹۸۲

بزرگ‌ترین نمونه ممکن			بزرگ‌ترین نمونه ممکن	نمونه با کیفیت بالا	متغیر	
(۴۱ کشور)			(۴۹ کشور)	(۷۰ کشور)	(۴۶ کشور)	
(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
۶/۲۱ (۴/۶۱)	۶/۲۴ (۴/۶۳)	۶/۲۲ (۴/۶۹)	۳/۷۱ (۳/۸۶)	۱/۷۶ (۱/۵۰)	۳/۶۰ (۲/۶۶)	جمله ثابت
-۰/۳۸ (۲/۹۵)	-۰/۳۹ (-۳/۰۶)	-۰/۳۸ (-۳/۲۵)	-۰/۳۸ (-۳/۶۱)	-۰/۴۸ (-۳/۳۷)	-۰/۴۴ (-۳/۲۸)	۱۹۶۰ GDP
۲/۶۵ (۲/۵۶)	۲/۶۲ (۲/۵۳)	۲/۶۶ (۲/۶۶)	۳/۸۵ (۴/۸۸)	۳/۹۸ (۴/۶۶)	۳/۲۶ (۳/۳۸)	نرخ ثبت نام مدارس ابتدایی ۱۹۶۰
-۳/۴۷ (-۱/۸۰)	-۳/۴۵ (-۱/۷۹)	-۳/۴۷ (-۱/۸۲)		-۳/۵۸ (-۱/۸۱)	-۵/۷۰ (-۲/۴۶)	ضریب جینی درآمد ۱۹۶۰
-۵/۲۱ (-۴/۱۹)	-۵/۲۴ (-۴/۳۲)	-۵/۲۳ (-۴/۲۸)	-۵/۵۰ (-۵/۲۴)			ضریب جینی توزیع زمین ۱۹۶۰
	۰/۱۲ (۰/۱۲)					عبارت میانکنشی بین دموکراسی و توزیع زمین الف
۰/۰۲ (۰/۰۵)						دموکراسی ب
۰/۵۱	۰/۵۱	۰/۵۳	۰/۵۳	۰/۲۵	۰/۲۸	R ²

توجه: OLS استفاده شده است. متغیر وابسته متوسط نرخ رشد سرانه در طول سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۵ است. آماره t در پرانتز آمده است.

الف: دموکراسی را با ضریب جینی توزیع زمین ترکیب می‌کند.

ب: متغیر مجازی که ارزش ۱ برای رژیم‌های دموکراتیک، ۲ برای رژیم‌های دموکراتیک - استبدادی و ۳ برای

رژیم‌های استبدادی می‌گیرد.

مأخذ: آلسینا و رودریک، ۱۹۹۴.

ضریب‌های منفی این دو متغیر جینی با این نظریه که نابرابری بیشتر موجب کاهش رشد می‌باشد، منطبق است. محصول ناخالص داخلی سال ۱۹۶۰ و نرخ ثبت نام مدرسه ابتدایی در سال ۱۹۶۰، دیگر متغیرهای کنترل‌کننده مرسوم در متون مربوط به رشد می‌باشند و ضریب‌های آنها علامت و بزرگی مورد انتظار را دارند. آنها مشخص می‌کنند که میزان معینی از همگرایی شرطی وجود دارد و سرمایه انسانی موجب افزایش رشد می‌گردد.

ستون پنجم در جدول ۴، عبارت میانکنشی دموکراسی و ضریب جینی توزیع زمین را اضافه می‌کند.^۱ این عبارت چنان تعریف شده است که مفهومی اضافی از خط‌مشی مالی را دربرگیرد، به طوری که بر رأی‌گیری به عنوان سازوکار اتصال‌دهنده نابرابری به سیاست مالی و به رشد، تأکید می‌نماید. این نظریه به علت اتکا بر رأی‌گیری، باید به ویژه برای دموکراسی‌ها و کمتر برای دیکتاتورهای قابل کاربرد باشد. ضریب بی‌معنای عبارت میانکنشی بیان می‌کند که از این جنبه، بین این دو نوع رژیم، تفاوتی وجود ندارد. برداشتی از این نتیجه، این است که خط‌مشی مالی همراه با سازوکار رأی‌گیری به صورت تجربی تأیید نشده است. برداشتی قابل استدلال‌تر حاکی از این است که در این الگوها مفهوم رأی‌گیری به صورت دقیق تفسیر نمی‌شود. به بیان دیگر، فشار برای افزایش بازتوزیع مالی از طرف اکثریت بزرگی از شهروندان مستضعف، نه فقط نمایندگان را که به طور دموکراتیک انتخاب شده‌اند، بلکه دیکتاتورها را نیز متأثر می‌سازد.

یافته‌های کلارک (۱۹۹۳) اثر نابرابری بر رشد را در بین معیارهای مختلف نابرابری و تصریح‌های گوناگون رگرسیونی رشد، قابل اتکا^۲ می‌داند. کلارک هم‌چنین در می‌یابد که تأثیر نابرابری در رژیم‌های دموکراسی و رژیم‌های دیکتاتوری متفاوت نیست. ایسترلی و ریبیلو (۱۹۹۳) نتایج مشابهی را ارائه می‌دهند، هم‌چنین تفاوت‌های معناداری بین دموکراسی‌ها و غیردموکراسی‌ها گزارش نمی‌کنند.

پرسون و تابلینی (۱۹۹۱) با به کار بردن تصریح‌ها و آمارهای متفاوت، دریافته‌اند که نابرابری اثر منفی بر رشد دارد. پرسون و تابلینی هم‌چنین دریافته‌اند که در نمونه و با آمار مورد استفاده آنها، اثر نابرابری بر رشد در دموکراسی‌ها نسبت به غیردموکراسی‌ها قوی‌تر است. نتیجه اخیر، مستقیماً از خط

۱. توجه کنید به آلسینا و رودریک (۱۹۹۴) متغیر دموکراسی خود را به عنوان یک متغیر مجازی صفر و یک تعیین کرده‌اند. بنابراین، متغیر جدول، به روشنی، از متغیری که قبلاً در این مقاله بحث شد، متفاوت است.

2. Robust

مشی‌های رأی‌گیری و مالی حمایت می‌کند. در هر صورت، قابلیت اتکای نتایج واضح نیست. به طور خلاصه، شواهد نسبتاً قابل اتکا، بر ارتباط معکوس میان نابرابری درآمد اولیه و رشد بعد از آن، دلالت دارد. قدم بعدی، پژوهش دقیق‌تری در این مورد است که کدام خط‌مشی این دو متغیر را به هم متصل می‌کند.

پژوهش در مورد خط‌مشی مالی، مستلزم طرح یک متغیر سیاست مالی است که توسط توزیع درآمد متأثر شده، و در واقع، رشد را تحت تأثیر قرار دهد. مشکل این تحلیل، این است که ابزارهای سیاست بازتوزیعی ممکن است بین کشورها و دوره‌های زمانی مختلف، متفاوت باشد. این ابزارها می‌توانند مالیات تصاعدی بر درآمد ناشی از کار یا ترکیب مخارج دولت یا سیاست تجاری باشند. تمرکز بر یک ابزار سیاست‌گذاری مشخص برای آزمون این الگوهای توزیع درآمد و رشد ممکن است به طور ناامیدانه‌ای محدودکننده باشد. از این گذشته، شاید با آگاهی از این موضوع که همه نتایج باید با توجه به پیش‌بینی‌های احتیاطی بالا تغییر کنند، مطالعه سازوکار عبور از توزیع درآمد به رشد سودمند باشد.

پروتی (۱۹۹۳-الف) و آلسینا و پروتی (۱۹۹۴-ب) متغیر مالی "پرداخت‌های انتقالی" را به عنوان اتصال بین توزیع درآمد و رشد مورد توجه قرار می‌دهند. پروتی (۱۹۹۳-الف) یک سیستم دومعادله‌ای را برآورد می‌کند که متغیرهای وابسته، پرداخت‌های انتقالی و رشد (یا سرمایه‌گذاری خصوصی) است. معیاری برای نابرابری درآمد (به علاوه کنترل‌های دیگر) در معادله پرداخت انتقالی ارائه شده است. بنابراین، ضریب‌های کلیدی، آنهایی هستند که از نابرابری درآمد روی پرداخت‌های انتقالی و از پرداخت‌های انتقالی روی نابرابری درآمد به دست می‌آیند.

از لحاظ نظری، نتایج بسیار نامشخص هستند. دو ضریب عموماً بی‌معنا و دارای علامت غلط هستند. این نتایج مبهم برای دموکراسی‌ها به تنهایی، و برای نمونه‌ای از همه کشورها به دست آمده است. سال‌آی مارتین (۱۹۹۲) نیز در می‌یابد که پرداخت‌های انتقالی بیشتر به صورت مثبت تا منفی، با رشد همبسته شده‌اند.

شاید این نتایج نامشخص از این واقعیت نشأت گرفته که پرداخت‌های انتقالی مستقیم تنها یا حتی مهم‌ترین خط‌مشی‌ای نیستند که در آنها بازتوزیع اتفاق می‌افتد. ترکیب مخارج عمومی در برنامه‌های مختلف، درجه تصاعدی بودن نظام مالیاتی، و سهم نسبی مالیات بر درآمد و مالیات بر

دارایی فقط تعدادی از خط‌مشی‌های متعددی هستند که بازتوزیع‌های مالی می‌توانند اتخاذ نمایند. ایسترلی و ریلو (۱۹۹۳) به بعضی از این موارد اشاره داشته و بعضی از نتایج آنها با الگوهای آلسینا و رودریک (۱۹۹۴)، پرسون و تابلینی (۱۹۹۱)، برتولا (۱۹۹۳) نسبت به مشاهدات پروتی درباره پرداخت‌های انتقالی، سازگارتر هستند.

برای مثال، ایسترلی و ریلو در می‌یابند که در نمونه بزرگی از کشورها در دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۸، نابرابری درآمد پیش از سال ۱۹۷۰ با مالیات بر درآمد بالاتر و آموزش عمومی بیشتر، همبستگی دارند. لذا، آموزش عمومی ممکن بود خط‌مشی‌ای باشد که در آن، نابرابری‌های درآمد تعدیل شده باشند. در الگوی آلسینا و رودریک، در واقع، بازتوزیع می‌تواند از طریق افزایش نقش (تولیدی) دولت اتفاق بیفتد، به این صورت که بهره‌وری کارگر را افزایش داده، و بنابراین، دستمزد حقیقی را افزایش دهد. نتایج ایسترلی و ریلو می‌تواند به این صورت تفسیر شود که آموزش عمومی خط‌مشی مؤثری می‌باشد. انجین و اسکینر (۱۹۹۲) نمونه تجربی دیگری را مطرح ساختند که با روش اثر سیاست مالی در الگوی آلسینا و رودریک سازگار است. آنها پس از رفع مشکلات ناشی از درون‌زایی سیاست مالی با نمونه‌ای متشکل از ۱۰۷ کشور برای دوره ۱۹۷۰-۱۹۸۵، دریافتند که بودجه متوازن موجب افزایش مخارج دولت می‌گردد و مالیات ستانی موجب کاهش رشد می‌شود.

خلاصه، در خط‌مشی مالی، شواهد مجمل است. نتایج مثبت و منفی بسیاری وجود دارند. تلاش پژوهشی جامع‌تر و منظم‌تری درباره خط‌مشی مالی مورد نیاز است.

آلسینا و پروتی (۱۹۹۳) به صورت صریح خط‌مشی بی‌ثباتی را مورد کاوش قرار دادند. آنها شاخصی از بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی را با کاربرد روش اجزای اصلی با متغیرهایی، مانند تعداد ترورهایی که منشأ سیاسی دارند، تعداد مردم کشته شده در ارتباط با پدیده خشونت مردمی داخلی، تعداد کودتاهای موفقیت‌آمیز، تعداد کودتاهای انجام شده اما ناموفق، و یک متغیر مجازی دموکراسی، بنا می‌کنند.

متغیرهای تعداد ترورها و تعداد مردم کشته شده، پدیده خشونت مردمی را به همان خوبی صورت‌های غیرقانونی و خشن بیان سیاسی دربرمی‌گیرد. متغیرهای کودتاهای موفق و ناموفق، تلاش‌های به نتیجه رسیده یا بی‌نتیجه، برای انتقال‌های خشن و غیرقانونی قدرت هیئت حاکمه را دربرمی‌گیرد. متغیر مجازی دموکراسی اساساً برای بیان مشکلات آمده است. در اغلب دیکتاتورهای،

دولت مطبوعات را کنترل نموده و انتشار اطلاعات را به ویژه برای خارج از کشور محدود می‌سازد، بنابراین، احتمال دارد به دلایل تبلیغاتی، معیارهای آشوب سیاسی - اجتماعی گزارش نشده باشند. همچنین، وارد کردن متغیر مجازی دموکراسی به این علت قابل توصیه است که دیکتاتوری‌ها نسبت به دموکراسی‌های باثبات، برای براندازی توسط تندروها، بسیار مستعدتر هستند. یعنی در سطح یکسانی از خشونت سیاسی مشاهده شده، احتمال براندازی خشن و غیرقانونی دولت نسبت به سقوط قانونی، در رژیم دیکتاتوری بالاتر است.

آلسینا و پروتی (۱۹۹۳) شاخصی را برای بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی به دست می‌آورند، (SPI) که ترکیبی خطی از متغیرهای ذکر شده است، به صورتی که توسط روش اجزای اصلی وزنی شده است. شاخص محاسبه شده مستدل است و هیچ کدام از اجزای منفرد وزن پایمال شده‌ای ندارند. شاخص SPI با دیگر شاخص‌هایی که اخیراً توسط ونیریز و گوپتا (۱۹۸۶) و گوپتا (۱۹۹۰) ارائه شده بودند، ارتباط دارد، اما منطبق نیست.

آلسینا و پروتی (۱۹۹۳) سپس سیستم معادلاتی را برآورد می‌نمایند، به صورتی که متغیرهای سمت چپ، شاخص SPI و سرمایه‌گذاری هستند. جدول ۵، یک مثال نوعی از این برآوردها را گزارش می‌نماید. نویسندگان تصریح سیستم دو معادله‌ای و فروض تشخیص را به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار می‌دهند. تصریح معادله سرمایه‌گذاری در مقاله بارو (۱۹۹۱) به خوبی انجام می‌گیرد.

دو ضریب بحرانی، ضریب‌هایی هستند که از متغیر طبقه متوسط (سهم درآمد سومین و چهارمین پنجم جمعیت در محصول ناخالص داخلی سال ۱۹۶۰) در معادله SPI و متغیر SPI در معادله سرمایه‌گذاری به دست آمده‌اند. علامت هر دو ضریب با نظریه سازگار است. و هر دو ضریب به صورت آماری در سطوح قانونی معنادار هستند. بزرگی این دو ضریب همچنین معنادار است. افزایشی به اندازه یک انحراف معیار سهم طبقه متوسط موجب کاهشی در حدود ۳/۳ در شاخص بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی می‌گردد، که در حدود $\frac{1}{4}$ انحراف معیار شاخص است. این کاهش شاخص بی‌ثباتی سیاسی، در حقیقت، موجب افزایش در حدود ۰/۱ درصد در سهم سرمایه‌گذاری در محصول ناخالص داخلی می‌گردد.^۱ این اثرها بی‌اهمیت نیستند، تفاوت بین بالاترین و پایین‌ترین ارزش

۱. سیستم تشخیصی که در جدول ۵ نشان داده شده، متغیری مجازی برای آمریکای لاتین را دربرنمی‌گیرد. وقتی این متغیر مجازی در نظر گرفته شود، برای شماری از تصریح‌ها و نه همه آنها، ضریب متغیر طبقه متوسط روی SPI بی‌معنا می‌شود ($t = -1/3$ آماره t). این علت آن است که متغیر به طور قوی با متغیر منطقه‌ای برای آمریکای لاتین همبستگی دارد. برای بحث بیشتر، نگاه کنید به: آلسینا و پروتی، ۱۹۹۳.

متغیر طبقه متوسط در نمونه در حدود ۴ انحراف معیار است. یک افزایش برون‌زا در شاخص SPI - به اندازه یک انحراف معیار موجب کاهش در حدود ۰/۴ درصد در سهم سرمایه‌گذاری در محصول ناخالص داخلی می‌گردد. ضریب‌های دیگر در دو معادله معقول بوده و با نتایج قبلی (برای مثال، بارو، ۱۹۹۱) سازگار می‌باشند.

آلسینا و پروتی نشان می‌دهند که نتایجی که از خط‌مشی بی‌ثباتی حمایت می‌کنند، برای تغییرات در تصریح سیستم معادلات و تغییرات در تصریح شاخص SPI، کاملاً قابل اتکا هستند. برای مثال، آنها وقتی شاخص SPI منتسب به گوپتا (۱۹۹۰) را به کار گرفتند، به نتایج بسیار مشابهی رسیدند.^۱ این نتایج، شامل مفاهیم اثباتی و دستوری هستند. از دیدگاه اثباتی، آنها به بحثی می‌پردازند که ممکن است به توضیح تفاوت عملکرد رشد و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف دنیا کمک کند. بسیاری از کشورها در آسیای جنوب شرقی، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، نرخ‌های رشد بسیار بالایی داشته‌اند. به دنبال تبعات جنگ، این کشورها به اصلاحات ارضی دست زدند، که نابرابری درآمد و ثروت را کاهش داد. از این گذشته و شاید به عنوان نتیجه این اصلاحات، این کشورها در مقایسه با مثلاً کشورهای آمریکای لاتین، از نظر سیاسی به طور نسبی با ثبات بوده‌اند. کشورهای آمریکای لاتین، در حقیقت، توزیع درآمد بسیار نابرابرتر، بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی بیشتر و نرخ‌های رشد کمتری دارند.

از دیدگاه دستوری، این نتایج دلالت‌هایی را برای اثرهای سیاست‌های بازتوزیعی دارند. بازتوزیع مالی با افزایش بار مالیاتی سرمایه‌گذاران، تمایل به سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد. به هر حال، همان سیاست‌ها ممکن است موجب کاهش بحران‌های اجتماعی، و در نتیجه، بهبود فضای سیاسی-اجتماعی برای فعالیت‌های تولیدی و انباشت سرمایه گردد. بنابراین، در این خط‌مشی، بازتوزیع مالی ممکن است رشد را تشدید کند. اثر خالص سیاست‌های بازتوزیعی بر رشد باید به هزینه‌های مالیات ستانی انحرافی در مقابل منافع کاهش بحران‌های اجتماعی وزن بدهد.

۱. شاخص گوپتا (۱۹۹۰) با شاخص آلسینا و پروتی (۱۹۹۳) مشابه، اما شامل متغیرهای بیشتری است. توجه کنید که در شاخص SPI منتسب به گوپتا، پیامدهای متغیر مجازی آمریکای لاتین که در زیرنویس قبلی بحث شده، مشاهده نمی‌شود. ضریب متغیر طبقه متوسط حتی وقتی متغیر مجازی آمریکای لاتین به رگرسیون اضافه می‌شود، بامعناست.

جدول ۵. نتایج برآوردی برای معادلات سرمایه‌گذاری و بی‌ثباتی

سیاسی - اجتماعی: ۱۹۶۰-۱۹۸۲

معادله بی‌ثباتی سیاسی-اجتماعی	معادله سرمایه‌گذاری	متغیر
۳۱/۹۸ (۲/۹۳)	۲۰/۷۵ (۵/۳۴)	مقدار ثابت
-۰/۱۹ (-۱/۷۸)	۰/۰۹ (۲/۶۴)	نرخ ثبت نام مدارس ابتدایی، ۱۹۶۰
	-۰/۴۵ (-۲/۶۲)	شاخص بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی
	۳/۹۰ (۰/۶۸)	انحراف از شاخص قیمت سرمایه‌گذاری الف
	-۱۲/۸۱ (-۳/۶۱)	شاخص قیمت سرمایه‌گذاری در ۱۹۶۰ (U.S. = ۱) ب
-۲/۲۶ (-۱/۹۳)		۱۹۶۰ GDP
-۰/۶۲ (-۲/۲۰)		سهم طبقه متوسط از GDP، ۱۹۶۰ ج
۰/۵۵ (۱/۰۳)		نسبت سرمایه‌گذاری داخلی حقیقی به GDP حقیقی، متوسط ۱۹۶۰-۱۹۸۵
-۷/۷۸ (-۱/۳۷)		متغیر مجازی آسیا
-۸/۶۲ (-۱/۹۴)		متغیر مجازی آفریقا
۱۱/۵۴	۶/۳۰	s.e.e

توجه: جدول نتایج حاصل از برآورد حداقل مربعات دو مرحله‌ای را نشان می‌دهد؛ آماره t در پرانتز می‌باشد. برآوردهای با استفاده از حداقل مربعات سه مرحله‌ای بسیار مشابه می‌باشند. نمونه شامل ۷۰ مشاهده است. الف: انحراف ارزش برابری قدرت خرید برای شاخص قیمت سرمایه‌گذاری از میانگین نمونه در ۱۹۶۰. ب: ارزش تعادلی برابری قدرت خرید شاخص قیمت سرمایه‌گذاری در ۱۹۶۰، (U.S. = ۱). ج: سهم درآمد پنجک‌های سوم و چهارم جمعیت در GDP ۱۹۶۰. مأخذ: آلسینا و پروتی، ۱۹۹۳.

خلاصه، دست کم در این مرحله، روشن است که خط مشی بی ثباتی نسبت به خط مشی مالی موفقیت آمیزتر است. در هر صورت، پیش از آن که براساس این نتایج سیاست‌گذاری‌های قابل اتکایی را انجام دهیم، به پژوهش‌های تجربی بیشتری نیازمندیم.

